

گیلدهای غربی و صنوف ایرانی

نقدی بر نظریه احمد اشرف

عبدالله شهبازی

در مباحث نظری مرتبط با "جامعه مدنی" مسئله سازمان‌های صنفی شهرنشینان از اهمیت جدی برخوردار است زیرا این‌گونه نهادها- به‌عنوان حائلی میان "دولت" و "مردم"- یکی از شالوده‌های مهم ساختارهای مدنی به‌شمار می‌روند. در اندیشه سیاسی معاصر ایران این دیدگاه رواج فراوان یافته که گویا جامعه ما از گذشته‌های بسیار دور تا به امروز فاقد چنین ساختارهای میانی و واسطه‌ای، از جمله "سازمان صنفی"، بوده است. برخی نویسندگان ایرانی در آثار خود به بررسی این مسئله پرداخته و تشابه میان "صنوف" ایرانی و "صنوف" اروپایی را یک تشابه کاملاً ظاهری می‌دانند. آنان "صنوف" سنتی موجود در طول تاریخ ایران را نهادی "غیر دمکراتیک" و یکی از ابزارهای حکومت برای نظارت بر مردم دانسته‌اند و بدینسان منکر هرگونه تشابه ماهوی میان آن با "صنوف" سنتی اروپای غربی (گیلدها) شده‌اند. مقاله زیر از منظری مغایر با این نظر به مقایسه میان صنوف سنتی ایرانی و گیلدهای اروپایی می‌پردازد.

احمد اشرف و سوسیالیسم گیلدی

تصویر آرمانی و جذابی که از سازمان‌های صنفی قرون وسطایی اروپای غربی (گیلدها) به اندیشه سیاسی جدید راه یافته، پدیده‌ای متأخر است و قدمت آن به اواخر سده نوزدهم میلادی می‌رسد. متنفذترین شخصیتی که به ترسیم این تصویر پرداخت و از طریق آثار خود نقشی برجسته در اشاعه آن ایفا نمود، دکتر لوجو برنتانو، مورخ و اقتصاددان آلمانی، است. برنتانو، که شیفته نهادهای سنتی انگلستان بود، از سال ۱۸۶۸ مطالعات خود را در زمینه تاریخ نهادهای این کشور آغاز نمود و در سال ۱۸۷۰ رساله تاریخ و تکامل گیلدها را منتشر کرد. او در این رساله مدعی شد که انگلستان زادگاه گیلدهای قرون وسطایی است و بر بنیاد این گیلدهاست که فراماسونری تأسیس شد. او یک سال بعد کتاب گیلدهای کارگری معاصر را منتشر نمود و اتحادیه‌های کارگری را نیز به‌عنوان تداوم گیلدهای گذشته معرفی کرد. کتاب برنتانو به‌سرعت به شهرت فراوان رسید و تأثیری ماندگار در تکوین انگاره رایج در زمینه پیوند تاریخی میان گیلدها و اتحادیه‌های کارگری جدید برجای نهاد. هرچند دو دهه بعد، سیدنی و بئاتریس وب، مورخین سوسیالیست انگلیس، در کتاب معروف خود، تاریخ اتحادیه‌های کارگری، علیه نظرات برنتانو قلم زدند و اتحادیه‌های کارگری را محصول جامعه صنعتی جدید شمردند که ربطی به گیلدهای سده‌های میانه ندارد، معه‌ذا تأثیر آثار برنتانو به‌طور عمده در انگلستان بر جا ماند؛ در اواخر سده نوزدهم موجی از نوستالژی گیلدی آفرید و در دو دهه نخستین سده بیستم در پیدایش جنبش موسوم به "سوسیالیسم گیلدی" موثر بود.

نگاه ستایشگرانه و نوستالژیک برنتانو و سوسیالیست‌های گیلدی به سازمان‌های صنفی قرون وسطایی اروپا، از طریق آقای احمد اشرف در اندیشه سیاسی معاصر ایران بازتاب یافته است. اشرف گیلدهای اروپایی را نوعی ساخت آرمانی جلوه می‌دهد که با صنوف شرقی تفاوت ماهوی داشته و به دلیل این تمایز اولی در پایه جامعه مدنی غرب قرار گرفته و دومی در پایه

”استبداد شرقی“. نوشته احمد اشرف در این زمینه نخستین بار به مناسبت انتشار ترجمه فارسی کتاب *معالم القریه فی احکام الحسبه* اثر ابن‌اخوه منتشر شد.^۱ اشرف کتاب فوق را الگویی نمونه‌وار از <تسلط دستگاه حکومت بر جزئیات امور و رفتار اصناف شهری> در <دوره اسلامی> می‌یابد^۲ و تصویری به کلی متضاد از رابطه میان ”حکومت“ و ”اصناف شهری“ در اروپای غربی سده‌های میانه به دست می‌دهد. او می‌نویسد:

گیلدهای اروپای غربی نوعاً انجمن‌هایی اختیاری و خودمختار بودند. این انجمن‌ها ابتدا به صورت انجمن‌های اخوت و برادری که رنگ و بوی مذهبی داشت تشکیل شدند و بعدها به صورت انجمن‌هایی برای دفاع از حقوق اقتصادی اعضا درآمدند. گیلدهای غربی با احراز جنبه‌های قانونی برای منافع صنفی و یا به وسیله مبارزات سیاسی و اقتصادی دعاوی خویش را تأمین و تثبیت می‌نمودند تا بتوانند در برابر تحمیلات و فشارهای خارجی مقاومت کنند.^۳

احمد اشرف دیدگاه <بسیاری از صاحب‌نظران> را که <تصور کرده‌اند انجمن‌های صنفی در شهرهای اسلامی که به نام اصناف موسوم‌اند معادل انجمن‌های صنفی در شهرهای اروپایی هستند که به نام گیلد معروف بوده‌اند>

۱. احمد اشرف، ”برخی از ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در دوره اسلامی“، راهنمای کتاب، شماره ۵-۶ (مرداد و شهریور ۱۳۴۸)، صص ۲۵۱-۲۵۷. بخش اصلی این مقاله در فصل اول کتاب زیر تجدید چاپ شده است: احمد اشرف، *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه*، تهران: زمینه، ۱۳۵۹، صص ۲۸-۳۳. مقاله فوق در صفحات ۳۵-۴۱ چاپ‌های بعدی ترجمه فارسی کتاب ابن‌اخوه نیز تجدید چاپ شده است. نگارنده از این پس به مأخذ اخیر استناد می‌کند.
۲. ابن‌اخوه، *آئین شهرداری در قرن هفتم هجری*، ترجمه جعفر شعار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۷، ص ۳۵.
۳. همان مأخذ، ص ۳۶.

مردود می‌شمرد.^۴ او دلایل متعددی را برای اثبات تمایز ماهوی گیلدهای اروپای غربی و اصناف سرزمین‌های اسلامی عنوان می‌کند که مهم‌ترین آن چنین است:

رؤسای اصناف به نمایندگی از طرف حکومت شهری دارای وظایف اداری و مالی بودند و سمت مباشر مالی حاکم شهر را داشتند، حال آنکه رؤسای گیلدها دارای چنین وظایفی نبودند... رؤسای گیلدها را اعضای انجمن انتخاب می‌کردند در حالی که رؤسای اصناف با توافق اعضا پیشنهاد می‌شد و حاکم شهر وی را رسماً منصوب می‌کرد. بدین ترتیب، روسا یا کدخدایان اصناف در برابر حاکم شهر مسئول وصول مالیات و اداره امور صنف خود بودند.

اصناف شرقی هم از نظر ریخت‌شناسی شهرها و قرار داشتن بازارها در جوار مسجد جامع و مساجد دیگر و هم به سبب اوضاع و احوال اجتماعی دارای ارتباط نزدیکی با جامعه روحانیت بودند، در حالی که گیلدها چنین خصیصه‌ای نداشتند.

گیلدهای غربی در شهرهایی که خودمختار و مستقل بودند فعالیت می‌کردند و تفاوت و تمایز اساسی میان صنعت و بازرگانی از یکسو و کشاورزی از سوی دیگر وجود داشت. بدین ترتیب، فتودال‌ها در قلعه‌ها زندگی می‌کردند و صاحبان حرف و پیشه‌ها در شهرها. از اینرو، شهر و روستا کاملاً از یکدیگر متمایز بودند. حال آنکه در شهرهای شرق میانه، عاملان حکومت و زمینداران بزرگ جملگی در شهرها می‌زیستند و در نتیجه محله‌های شهر و اصناف شهری همراه با اجتماعات روستایی زیر سلطه آنان قرار داشتند. این امر از یکسو از آزادی و خودمختاری اصناف جلو می‌گرفت و از سوی دیگر مانع تضاد و تنازع میان شالوده‌های

۴. همان مأخذ.

تولید شهری و روستایی می‌شد. این تضاد و تنازع در مغرب زمین از عوامل موثر در پیدایش نظام سرمایه‌داری بود.^۵

احمد اشرف نتیجه می‌گیرد:

مطالب کتاب [ابن‌اخوه] روشنگر سلطه مطلق دستگاه حاکمه بر بازاریان در شهرهای اسلامی است. حسن آن در این است که خواننده را با خود به بازارهای اسلامی در قرن‌های هفتم و هشتم هجری می‌برد و به او نشان می‌دهد که اصناف شرقی تا چه حد مقهور دستگاه‌های غیرصنفی بوده‌اند.^۶

در بررسی مجمل زیر خواهیم دید که نه گیلدهای غربی سازمان‌هایی چنین دمکراتیک و ناوابسته به حکومت و مستقل از نظام فئودالی جامعه اروپا بودند و نه صنوف شرقی چنان وابسته به حکومت و غیردمکراتیک که آقای اشرف جلوه داده است. رساله منسوب به ابن‌اخوه نیز نه تنها تصویر «بازارهای اسلامی در قرن‌های هفتم و هشتم هجری» نیست بلکه کاربرد عملی آن حتی در موطن مؤلف (مصر) مورد تردید است. بر پایه این سند نمی‌توان به تعمیمی چنان بزرگ دست زد و مندرجات آن را نه تنها به سرزمین‌های اسلامی بلکه به تمامی «اصناف شرقی» در تمامی اعصار و قرون نسبت داد.

ساختار صنوف در تاریخ ایران

«گیلد»، به معنای عام آن یعنی سازمان صنفی شهرنشینان شاغل در یک حرفه معین، ساختاری بسیار کهن است و قدمت آن احتمالاً به ادوار اولیه تاریخ شهرنشینی و تخصصی شدن حرف شهری می‌رسد. در بابل دوران حمورابی شاغلین یک حرفه اعضای یک خانواده یا خویشاوند بودند و

۵. همان مأخذ، صص ۳۸-۳۹.

۶. همان مأخذ، ص ۴۱.

این تخصص به‌طور موروثی در نسل‌های بعدی ایشان تداوم می‌یافت. صاحبان هر حرفه در محله خاص خود می‌زیستند و کارگاه‌های ایشان مجاور بود. این ساختار در اورشلیم آن عصر نیز وجود داشت. برای نمونه، در «کتاب ارمیاء» (۳۷ / ۲۱) از «کوچه خبازان» یاد شده است.

چنین ساختاری در شهرهای باستانی ایران نیز وجود داشت. خانم پیگولوسکایا در پژوهش خود پیرامون شهرهای عصر ساسانی نشان می‌دهد که در سده‌های چهارم و پنجم میلادی پیشه‌وران و بازرگانان بخش مهمی از جامعه شهری ایران را تشکیل می‌دادند تا بدان حد که «در مآخذ و منابع از آنان به‌عنوان چهارمین صنف و چهارمین عضو جامعه یاد شده است.»^۷ هر پیشه و حرفه مجمع خاص و سازمان ویژه خود را داشت. «در این مجمع یا سازمان، همه پیشه‌وران و محترقه از هر گروه و رشته خاص گرد می‌آمدند.»^۸ سازمان این اصناف بر بنیاد پیوند خویشاوندی استوار بود و «در کارگاه‌ها آلات و ابزار مختلف، تخصص و تجربه به صورتی منظم از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یافت.»^۹ این سازمان‌های صنوف از خودمختاری برخوردار بود و اعضای هر صنف «حق انتخاب اشخاص را برای پیشکسوتی، رهبری و اداره امور اقتصادی خود داشتند.»^{۱۰} بدینسان، در رأس هر گروه از صاحبان حرف «استادان» یا «پیشکسوتانی» جای داشتند. پیگولوسکایا می‌افزاید:

بر همگان روشن است که در ایران تولید انواع وسایل فلزی تا چه پایه پیشرفته بود. بنابراین، جای شگفتی نیست که با عناوینی چون «استاد نقره‌کار»، «استاد زرگر»، «استاد رویگر» و استادانی

۷. ن. پیگولوسکایا، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۷، ص ۳۸۸.

۸. همان مآخذ، ص ۳۱۵.

۹. همان مآخذ، ص ۳۸۸.

۱۰. همان مآخذ، صص ۳۱۵-۳۱۶.

دیگر در زمینه فلزکاری مواجه شویم. امضای این استادان در کلیسای نسطوری موید آن است که نمایندگان مجتمع یا کارگاه‌های مشهور، ثروتمند و در شهر و دیار خویش نزد مقامات دولتی از نفوذ و اعتبار فراوان برخوردار بودند.^{۱۱}

در اسناد کلیسای نسطوری، متعلق به سده ششم میلادی، ایرانیانی را می‌شناسیم که با عناوینی چون «رئیس‌التجار» یا «رئیس پیشه‌وران» شناخته می‌شدند.

کروگبد رئیس پیشه‌وران یا محترقه بود که در رأس کارگاه‌ها قرار داشت و با این عنوان به شاه معرفی می‌شد. بدین روال، «رؤسای» محترقه و تجار در رأس گروه‌های جداگانه پیشه‌وران و بازرگانان فعالیت می‌کردند. ولی در رأس همه آنان «رئیس» یا «بزرگ پیشه‌وران» قرار داشت. این شخص در دستگاه دولت دارای مقام و موقف عمده‌ای بود.^{۱۲}

خانم پیگولوسکایا به «همبایه‌ها» (شرکت‌ها) نیز پرداخته است. در دوران ساسانیان، علاوه بر ساختارهای صنفی فوق، این نوع از «سازمان قراردادی» نیز وجود داشت که مشابه نهاد «کمپانی» است که در سده‌های اخیر در اروپای غربی پدید شد. «همبایه» اتحاد داوطلبانه و قراردادی افرادی بود که سرمایه‌ای را به شراکت می‌گذاشتند و سود حاصله میان آنها تقسیم می‌شد. ظاهراً برخی از این شرکت‌ها به نهاد جدید «تعاونی» شبیه بود زیرا سرمایه‌ای برابر به کار انداخته می‌شد و سود حاصله به تساوی میان اعضا تقسیم می‌شد؛ ولی، به گفته بارتولمه، نوع دیگری از «همبایه» نیز وجود داشت که به مفهوم شرکت‌های معاصر شبیه است: شرکت‌هایی بر پایه سرمایه نابرابر که سود حاصله بر اساس

۱۱. همان مأخذ، صص ۳۱۳-۳۱۴.

۱۲. همان مأخذ، ص ۳۱۵.

میزان سهام در میان اعضا تقسیم می‌شد. "همبایه‌ها" در اقتصاد ایران ساسانی نقش مهمی داشتند.^{۱۳} این ساختار در دوران اسلامی تداوم یافت:

هنگام فرمانروایی تازیان در ایران، همانند شهرهای روم شرقی (بیزانس)، افراد دارای حرفه و پیشه مشابه در یک محله و یک راسته به کار اشتغال داشتند. جای تردید نیست که شهرهای ایران در عصر خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس چندان تفاوتی با شهرهای روزگار پیشین نداشتند.^{۱۴}

خانم لمبتون چهره صنوف ایران را در دوره اسلامی چنین ترسیم کرده است:

در زمان‌ها و مکان‌های مختلف و در اکثر موارد، پیشه‌وران کاملاً آزاد و از آزادی عمل زیادی برخوردار بودند. ابن بطوطه که در زمان سلطنت ابوسعید از اصفهان گذشته می‌نویسد ۱۵ هر دسته از پیشه‌وران اصفهان رئیس و پیشکسوتی برای خود انتخاب می‌کردند که او را "کُلو" می‌نامیدند و دسته‌های دیگر هم که اهل صنعت و حرفه هستند به همین نحو رؤسایی برای خود برمی‌گزینند.^{۱۶}

در عصر صفوی، روسا و بزرگان صنوف شهری "کدخدا" و "ریش سفید" و "استاد" خوانده می‌شدند. کدخدای هر صنف منتخب اعضای آن صنف بود و این انتخاب از سوی کلانتر شهر یا معاون و نایب او (نقیب) رسمیت می‌یافت. بدینسان، کدخدا نه تنها در برابر

۱۳. بنگرید به: همان مأخذ، صص ۳۵۹-۳۶۵.

۱۴. همان مأخذ، ص ۳۱۴.

۱۵. ابن بطوطه، سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر

کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۹، ج ۱، ص ۲۱۲.

۱۶. آن لمبتون، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشرنی

۱۳۷۲، ص ۳۷۴.

اعضای صنف خود بلکه در برابر کلانتر نیز مسئول بود. کلانتر، که خود از سرشناسان بومی بود، با والی، بیگلربیگی، حاکم، وزیر و داروغه تفاوت داشت و نهادی واسطه میان مردم و حکومت انگاشته می‌شد. کمپفر آلمانی، که در سال‌های ۱۶۸۴-۱۶۸۵ در ایران حضور داشت، نهاد کلانتر عصر صفوی را چنین توصیف کرده است:

کلانتر کارهای شهرداری را بر عهده دارد و به مشکلات کار مردم شهر رسیدگی می‌کند و دفاع از حقوق آنان را در برابر حاکم به عهده دارد و مثلاً در محاکم یا هنگامی که تحمیل زیاد به اهالی بشود او اقدام می‌کند. او می‌کوشد که زحمات و کارهای مشکل به صورت یکنواخت بین همه مالیات‌دهندگان تقسیم شود و به بعضی‌ها اجحاف نشود. از آن گذشته کلانتر می‌کوشد که عوارض و مالیات‌ها را وصول کند.^{۱۷}

این سرشت دمکراتیک نهاد کلانتر در مورد نهاد "رئیس" عصر سلجوقی، که سلف "کلانتر" صفوی شناخته می‌شود، نیز مصداق دارد. لمبتون می‌نویسد:

چنین می‌نماید که رئیس [عصر سلجوقی] و کلانتر [عهد صفوی] رابط بین اهالی مملکت و حکومت بوده‌اند... تاورنیه... می‌گوید که کلانتر فقط در قبال شاه جوابگوست و در مقابل بی‌عدالتی و اذیت و آزار حاکم در دفاع از مردم مسئول است. کورنل لوبرون می‌گوید که قدرت کلانتران در شهرهای بزرگ، خصوصاً در اصفهان، فقط طبقات پایین را دربرمی‌گیرد. آنها محافظین مردم به‌شمار می‌روند و از دعاوی آنها در دیوان عدالت دفاع می‌کنند... به‌نظر می‌رسد که در اصفهان کلانتر [شهر] بیشتر با

۱۷. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۶۳، ص ۱۶۴.

اصناف سروکار داشته و از سوی حکومت بر آنها نظارت می‌کرده است.^{۱۸}

در تذکره الملوک، متعلق به دوران شاه سلطان حسین صفوی، یکی از وظایف کلانتر تسجیل و رسمیت بخشیدن به انتخاب «کدخدایان محلات و ریش سفیدان اصناف» ذکر شده و در توضیح آن چنین آمده است:

سکنه هر محله و هر صنف و هر قریه، هر که را امین و معتمد دانند فیما بین خود تعیین و رضانامچه به اسم او نوشته و مواجبی در وجه او تعیین نموده و به مهر نقیب معتبر نموده، به حضور کلانتر آورده، تعلیقه و خلعت از مشارالیه به جهت او باز یافت می‌نمایند.^{۱۹}

یکی دیگر از وظایف کلانتر، رسیدگی به اعتراض اصناف درباب مالیاتی است که محصلین دیوانی تعیین می‌نمودند و رسیدگی به سایر اختلافات از این قبیل.

تمیز و تشخیص گفتگویی که اصناف در باب قدر بنیچه و سایر امور متعلق به کسب و کار خود با یکدیگر داشته باشند با کلانتر است که بهر نحو مقرون به حق و حساب و معمول مملکت باشد از آنقرار به عمل آورند و از هر کس که به رعیت جبری و تعدی واقع شود، بعد از آنکه به کلانتر شکوه نمایند، بر ذمه اوست که از جانب رعیت مدعی شده، اگر خود تواند رفع نمود فبها، والا به

۱۸. آن لمبتون، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، صص ۱۶۴-۱۶۸.
 ۱۹. میرزا سمیعا، تذکره الملوک، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸، ص ۴۷.

و کلاء دیوانیان عرض نموده، نگذارد که از اقویا بر ضعف جبر و تعدی واقع شده موجب بددعایی گردد.^{۲۰}

در مأخذ فوق، رابطه کدخدایان، ریش سفیدان و استادان اصناف با کلانتر و نقیب چنین بیان شده است:

در بیان شغل عالیحضرت نقیب: خدمت مشارالیه تشخیص بنیچه اصناف است که هر سال در سه ماهه اول کس تعیین و کدخدایان هر صنف را حاضر نموده، به رضای یکدیگر بر وفق قانون و حق و حساب و معمول و دستور مملکت، بنیچه هر یک را مشخص و طوماری نوشته، مهر نموده، به سر رشته کلانتر سپارد که متوجهات دیوانی هر صنف در آن سال از آنقرار تقسیم و توجیه شود. دیگر، هر صنف که استاد تعیین می نمایند، باید نزد نقیب اعتراف به رضامندی به استادی آن شخص نموده و معتبر ساخته، نزد کلانتر آورده، تعلیقه بازیافت نمایند.

دیگر، تعیین ریش سفیدان درویشان و اهل معارک و امثال اینها با مشارالیه است.^{۲۱}

جمله اخیر روشن می کند که تنها در مورد صنوفی از قبیل متکدیان (درویشان) و معرکه گیران (اهل معارک)، ریش سفیدان از سوی نقیب تعیین می شدند و اعضای سایر صنوف، که نقش مولد و موثر در اقتصاد داشتند، به روشی کاملاً آزاد، کدخدایان، ریش سفیدان و استادکاران خود را تعیین می کردند.

۲۰. همان مأخذ، صص ۴۷-۴۸.

۲۱. همان مأخذ، صص ۴۹-۵۰.

اسطوره گیلدهای اروپایی

معمولاً پیشینه اروپایی سازمان‌های صنفی شاغلین در حرف شهری را به دوران امپراتوری روم می‌رسانند. در امپراتوری روم گیلدها، که «کالجیا» نامیده می‌شدند، تابع حکام شهرها بودند. این ساختار در عهد دیوکلتین، به اوج خود رسید و دولت مرکزی از گیلدها به‌عنوان یک ابزار حکومتی به‌منظور تأمین نظم اجتماعی بهره می‌جست. برخی مورخین نظام خشن دولتی روم عصر دیوکلتین را «سوسیالیسم رومی» نامیده‌اند و منظورشان چنان نظم متمرکز و قهاری است که دولت را به کارفرمای بزرگ آحاد مردم بدل ساخته بود. در این نظام سیاسی، از جمله تمامی بنگاه‌های صنعتی و صنوف شهری در زیر نظارت اکید دولت قرار داشت، <تغییر حرفه بدون اجازه دولت ممنوع بود> و <هیچ کس حق نداشت صنفی را که در آن ثبت‌نام کرده بود ترک گوید. عضویت در این یا آن صنف برای همه افرادی که تجارت می‌کردند یا به صنعتی اشتغال داشتند اجباری بود. پسر موظف بود به کار پدرش ادامه دهد.>^{۲۲}

با فروپاشی امپراتوری روم و آغاز عصری که «دوران تاریکی» نام گرفته، گیلدها به مدت بیش از شش سده از صحنه بخش عمده قاره اروپا ناپدید شدند لیکن در امپراتوری روم شرقی (بیزانس)، به‌ویژه در شهر بیزانتیوم (قسطنطنیه یا استانبول کنونی)، به حیات خود ادامه دادند.^{۲۳} در امپراتوری بیزانس نیز گیلدها نوعی نهاد حکومتی و ابزار اخذ مالیات به‌شمار می‌رفتند. بروس لیون، استاد دانشگاه براون، می‌نویسد در

۲۲. ویل دورانت، تاریخ تمدن، جلد سوم: قیصر و مسیح، ترجمه حمید عنایت، پرویز داریوش، علی اصغر سروش، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۶، صص ۷۵۰، ۷۵۳.

23. "guild", *Britannica CD 1998*.

امپراتوری بیزانس گیلدها چنان از سوی دولت به شکل اکید سازمان یافته بودند که می توان آنان را بخشی بالقوه از دیوان سالاری دانست.^{۲۴}

برخی محققین گیلدهای اروپای غربی را تداوم کالجیای بیزانس می دانند ولی بریتانیکا (۱۹۹۸) می نویسد هیچ نوع پیوند مستقیمی میان سازمان های صنفی بیزانس با گیلد غربی که از درون "عصر تاریکی" سردرآورد نمی توان یافت. در واقع، گیلدها محصول تحولاتی است که در سده های دهم و یازدهم میلادی در اروپای شمالی و غربی رخ داد و به تدریج در این مناطق زندگی شهرنشینی را پدید ساخت.

گیلدهای تجار تا پیش از سده یازدهم میلادی در اروپای غربی وجود نداشتند. این مناطق در دوران پیش از فروپاشی امپراتوری روم نیز کشاورزی بودند و فاقد تجارت و صنعت. بنابراین، گیلدها برای نخستین بار پس از پیدایش شهرها در سده دهم میلادی در اروپای غربی پدید شدند. از اواخر سده دهم اولین گروه های تجار در اروپای غربی ظهور کردند و به منظور صیانت از منافع خود، از جمله در مقابل تهاجم راهزنان، در مجامع کوچکی متشکل شدند. این ساختار ابتدا از کاروان های تجار آغاز شد. بدین ترتیب که تجار هر شهر فردی را به عنوان سردسته و رئیس کاروان خود برمی گزیدند و مقرراتی را برای تمشیت و نظم امور و حفظ اموال خود در طول سفر وضع می کردند. به تدریج، این نظم در دوران غیر سفر نیز تثبیت و دائمی شد و معتمدین و بزرگان تجار هر شهر به سخنگوی ایشان برای پرداخت مالیات، دفاع از حقوق آنان و کارکردهایی از این قبیل بدل گردیدند. به زودی این صنوف تجاری تخصصی شدند و کارکردهای ایشان گسترش یافت. مثلاً در فلاندرز گیلدهای تجار پشم انحصار تولید پوشاک پشمی را به دست خود گرفتند. با گسترش صنعت و تجارت در سده دوازدهم، در مناطقی چون شمال ایتالیا، فلاندرز و جلگه راین گیلدهای پیشه وران و صنعتگران

24. Americana, 1985, vol. 13, p. 577.

نیز پدید آمدند. به تدریج، رؤسای این صنوف، که در آغاز تجار ثروتمند یا استادکاران ماهر رشته خود بودند، به الیگارش‌ی حاکم بر صنف خود بدل گردیدند و سازمان گیلدها رو به فروپاشی رفت. به‌نوشته بروس لیون، در سده سیزدهم شهرهایی چون فلورانس و میلان و پاریس عرصه نزاع‌های سخت میان تجار ثروتمند و پیشه‌وران فقیر بود. در سده چهاردهم بسیاری از گیلدها کارایی خود را از دست دادند و منحل شدند و در شمال ایتالیا، فلاندرز و جلگه راین طبقه جدیدی از تجار ثروتمند ظهور کرد که در رأس بنگاه‌های تجاری خصوصی قرار داشتند.

بریتانیکا نیز منشاء گیلدهای اروپای غربی را در پیدایش و رشد شهرها در سده‌های دهم و یازدهم میلادی می‌داند. با رشد بازرگانی، تجار با حمایت حکومت‌ها به تشکیل مجامعی برای صیانت از اموال و مال‌التجاره‌های خود دست زدند. اولین گیلدهای اروپای غربی که اسناد تاریخی موید وجود آن است گیلدهای تجار شهر تیل در گلدرلند (هلند کنونی) است که در حوالی سال ۱۰۲۰ میلادی فعالیت می‌کرد. معهذاً، دوران شکوفایی گیلدها پس از سال ۱۲۵۰ میلادی است. در سده سیزدهم، در بسیاری از شهرها، اعضای گیلدهای تجاری ثروتمندترین و متنفذترین شهروندان بودند و مسلط بر شوراها و شهر. گیلدهای صاحبان حرف پس از گیلدهای تجار پدید شدند. صنعتگران یک شهر معمولاً اعضای چند خانواده خویشاوند بودند که در همسایگی هم می‌زیستند. کارگاه‌های آنان در تملک چند استادکار قرار داشت که از طریق پیوندهای خویشاوندی، رفاقت یا شراکت با هم مرتبط بودند. بر اساس این پیوندها بود که نخستین گیلدهای صنعتگران پدید شد.

گیلدها نهادهایی مبتنی بر سلسله مراتب اکید بود که رهبری آن در دست معدود استادکاران قرار داشت. در این ساختار، اعضای گیلدها به سه گروه استادکاران، کارگران ماهر و مزدبگیر و شاگردان تقسیم می‌شدند. شاگردان معمولاً کودکان یا نوجوانانی بودند که در خانواده استادکار پرورش می‌یافتند و با حرفه مربوطه آشنا می‌شدند. غذا، لباس، سرپناه و تعلیم شاگرد به عهده استادکار بود و در مقابل وی بدون دریافت مزد کار

می‌کرد. شاگرد معمولاً پس از یک دوره پنج تا نه ساله کارآموزی به کارگر ماهر و مزدبگیر تبدیل می‌شد. کارآموزی در برخی حرفه‌ها بسیار ارزشمند بود و لذا استادکاران تنها فرزندان و خویشان خود را در این عرصه‌ها به شاگردی می‌پذیرفتند.

به‌نوشته بریتانیکا،^{۲۵} حبسته بودن گیلدها، محافظه‌کاری، اقدامات انحصارگرایانه، و سیاست‌های گزینشی در جلب اعضای جدید، سبب شد که به‌تدریج این نهاد کارایی خود را از دست بدهد. شاگردی تقریباً موروثی شد و استادکاران موازین سختی در راه ارتقاء اعضای گیلد پدید آوردند. بدینسان، گیلدها به نهادهایی انحصاری بدل شدند که در خدمت شخصی استادکاران و سلطه انحصاری ایشان بر یک تجارت و حرفه خاص در شهرها بودند. گیلدها غالباً با نوآوری‌های فنی مخالفت می‌کردند و به کارشکنی در عرصه‌هایی می‌پرداختند که نمی‌توانستند بر آن چنگ اندازند. گیلدهای تجاری به دسته‌بندی‌های اشراف ثروتمندی بدل شدند که قدرت را در شهر به دست داشتند و گاه با مخالفت گیلدهای صاحبان حرف و صنعتگران مواجه بودند. بدینسان، در اوایل سده پانزدهم بیشتر گیلدهای اروپای قاره یا از میان رفتند یا به نهادهایی صوری و فاقد هرگونه کارکرد واقعی اقتصادی بدل شدند. معهداً، بقایای سازمان گیلدها به موجودیت خود ادامه داد. در سال ۱۷۹۱ در فرانسه، در سال ۱۸۴۰ در اسپانیا، در سال‌های ۱۸۵۹ در اتریش و آلمان و در سال ۱۸۶۴ در ایتالیا گیلدها رسماً منحل اعلام شدند.^{۲۵}

چنان‌که می‌بینیم، سازمان‌های صنوف شهری در اروپای باستان و سده‌های میانه فاقد آن مختصات آرمانی است که آقای احمد اشرف عنوان کرده است. نه تنها کالجیای رومی - بیزانسی بلکه گیلدهای اروپای غربی را می‌توان نوعی

25. "guild", "merchant guild", "craft guild", *Britannica CD 1998; Americana*, *ibid*, pp. 577-578.

کاست شاغلین در حرفه‌های شهری شمرد زیرا گیلد بر تمامی شئون زندگی عضو خود سلطه‌ای اکید داشت. از این زاویه، صنوف ایرانی و اسلامی را قطعاً نمی‌توان مشابه گیلدهای اروپایی دانست زیرا به‌نظر می‌رسد در صنوف فرد از استقلال و آزادی فراوان برخوردار بود و به‌ویژه در زمینه قضایی رؤسای صنوف فاقد اختیارات گیلدهای غربی بودند. در دوران اوج اقتدار گیلدهای اروپای غربی و شمالی، یعنی در سده‌های دوازدهم تا چهاردهم میلادی، عضویت در گیلد کاملاً غیرداوطلبانه، یعنی اجباری و موروثی، بود. در درون گیلدها تنازع میان اغنیا و فقرا وجود داشت و بنابراین گیلد، برخلاف تصور سوسیالیست‌های گیلدی اوایل سده بیستم، «کمون» و سازمان اشتراکی آرمانی نیز نبود.

گفته می‌شود که در اروپای سده‌های میانه برخلاف روستاییان، سکنه شهرها آزاد بودند. ولی باید توجه نمود که تجار و پیشه‌وران شهری نیز در چارچوب نظام اجباری گیلد کاملاً محصور و مقید بودند و مطیع اوامر سران گیلدها؛ و از این زاویه وضع آنان تفاوت محسوس با روستاییان نداشت. این وضع در گیلدهای بنیان محسوس‌تر بود زیرا به‌طور عمده در خارج از شهرها به احداث ابنیه اشتغال داشتند و اشتغال‌شان در شهرها موقت بود و لذا هر گیلد بنیان لاجرم مستحضر به حمایت لرد و بارونی بود.^{۲۶}

گیلد، برخلاف نوشته احمد اشرف، نهادی غیردینی و فاقد پیوند با کلیسا نبود. همانگونه که هنری کویل به‌درستی اشاره کرده، تمامی گیلدها دارای بافت دینی بودند و هر یک دارای قدیس حامی و روزهای مقدس خاص خود. هر گیلد خود را متبوع و مخدوم یک قدیس می‌دانست و در کلیسای محل دارای پرستشگاه خاص اعضای خود بود. این وضع در گیلدهای بنیان نیز وجود داشت و کارگاه‌های محل اجتماع و کار ایشان، که «لژ» نامیده می‌شد،

26. Henry Wilson Coil, *Coil's Masonic Encyclopedia*, New York: Macoy Publishing and Masonic Supply Company, 1961, p. 282.

عبادتگاه ایشان نیز بود که در آن مراسم دینی اجرا می‌شد.^{۲۷} پیوند گیلدها با کلیسا تا بدانجاست که، به ادعای دکتر ریچارد راولینسون، گیلد بنایان دوره‌گرد، که سلف فراماسونری انگاشته می‌شود، با فرمان پاپ تأسیس شد.^{۲۸}

گیلدها نهادهایی ناوابسته و مستقل از حکومت نبودند. تعمق در وضع گیلدهای اروپای غربی نشان می‌دهد که میراث رومی-بیزانسی در بسیاری موارد پابرجا بوده است و بنابراین نظر آن دسته از محققین که گیلدهای اروپای غربی را متأثر از کالجیای رومی می‌دانند بی‌پایه به نظر نمی‌رسد. برای نمونه، بنایان پارسی، در کنار سنگ‌تراشان و اندودکاران و ملاطسازان، از نظر قضایی تابع استادکار سلطنتی بودند که وظیفه تنظیم امور این حرف را به دست داشت و دامنه اقتدار او <غنی و فقیر، ضعیف و قوی> را دربرمی‌گرفت. در سال ۱۲۶۸ فردی به نام فولکو دو تمپل ریاست عالیه گیلد بنایان پاریس را به دست داشت که منصوب از سوی پادشاه بود و وی هم وظیفه گردآوری مالیات از اعضای گیلد را به عهده داشت و هم نظارت قضایی را اعمال می‌کرد. یک نمونه دیگر، گیلدهای بنایان برخی شهرهای آلمان است که قواعدی برای تمشیت امور داخلی خود تنظیم کردند و این قواعد در سال‌های ۱۴۹۸ و ۱۵۶۳ به توشیح امپراتور رسید.^{۲۹}

در انگلستان، گیلدها از اواخر سده یازدهم میلادی پدیدار شدند؛ در این سرزمین پیوندشان با حکومت اکیدر و عمیق‌تر از سایر مناطق اروپای غربی بود و از این نظر سیمایی نزدیک‌تر به کالجیای رومی را

27. ibid.

28. Robert Freke Gould, *The History of Freemasonry*, [1885] London: Caxton Publishing Company, vol. III, p. 17.

29. M. Postan and E. E. Rich, *The Cambridge Economic History of Europe*, vol. II, Trade and Industry in the Middle Ages, Cambridge: University Press, 1952, pp. 516-517.

متجلی می‌ساختند. اصولاً واژه انگلیسی «گیلد» از ریشه ساکسون «گیلدن» به معنی «پرداخت کردن» اخذ شده؛ و منظور افرادی بوده که به‌طور جمعی مالیات و خراج خود را پرداخت می‌کردند. این عنوان به گروه‌های شغلی اطلاق می‌شد که در سازمان صنفی واحد عضویت داشتند و رئیس گیلد، که «آلدرمن» (کدخدا) نامیده می‌شد، از سوی حکومت مسئولیت دریافت مالیات از اعضای صنف و اداره امور ایشان را به عهده داشت. هایوود می‌نویسد: گیلدهای انگلستان هیچگاه از نظر ابعاد، ثروت و قدرت به پای گیلدهای فلاندرز (بلژیک)، آلمان، ایتالیا و فرانسه نرسیدند زیرا انگلیسی نوعی به‌طور عمده کشاورز و روستایی بود و دارای پیشداوری علیه صنعت و شهرهای بزرگ.^{۳۰} از سده چهاردهم، در شهر لندن اهل هر حرفه «کسوت»^{۳۱} نامیده می‌شدند. علت آن بود که اعضای هر حرفه باید قبای خاص خود را می‌پوشیدند تا از سایر صاحبان حرف متمایز شوند. این کسوت‌ها دارای انجمن‌هایی بودند که «کمپانی همکسوتان»^{۳۲} خوانده می‌شد و گیلد اهل آن حرفه به‌شمار می‌رفت. تنها کسی که «شهروند» لندن محسوب می‌شد حق کسب و کار و تجارت داشت و «شهرندی» لندن تنها از طریق عضویت در یک گیلد تأمین می‌شد. به چنین فردی «فرین»^{۳۳} یا «آزادمرد» می‌گفتند. تا سده هفدهم هر «کسوت» با فرمان پادشاه رسمیت می‌یافت و کدخدای مربوطه در برابر پادشاه مسئول بود. به‌نوشته بریتانیکا، گیلدهای انگلستان در دوران اوج اقتدارشان از طریق فرامینی که از پادشاه دریافت می‌کردند اعضای خود را اداره می‌کردند، قوانین کار را تنظیم می‌کردند، و مالیات اعضا را وصول می‌کردند. گیلدها از اقتدار قضایی نیز برخوردار بودند و اعضا را مجازات

30. Albert G. Mackey, *Encyclopedia of Freemasonry*, New York: Macoy Publishing and Masonic Supply Company, 1966, vol. 3, p. 1241.

31. livery

32. livery company

33. freeman

می‌نمودند. از اوایل سده شانزدهم رؤسای کسوت‌ها "مجمع کدخدایان" شهر لندن را تشکیل می‌دادند. در این مجمع کدخدایان ۱۲ "کسوت" اصلی شهر شرکت داشتند: کمپانی تجار قماش، کمپانی بقالان، کمپانی ماهوت‌فروشان، کمپانی ماهیگیران، کمپانی دباغان، کمپانی زرگران، کمپانی خیاطان، کمپانی خرازان، کمپانی نمک‌فروشان، کمپانی آهن‌کاران، کمپانی شراب‌فروشان، و کمپانی کارگران پوشاک. انحصار بیشتر گیلدهای لندن بر عرصه‌های حرفه‌ای‌شان در حوالی سال ۱۷۸۷ به پایان رسید. معهذاً، در اواخر سده نوزدهم جنبشی گسترده در میان بقایای کمپانی‌های صنفی برای احیای اقتدار گذشته صورت گرفت. در اوایل سده بیستم در شهر لندن ۸۰ "شرکت صنفی" وجود داشت. این "شرکت‌های صنفی" امروزه سلطه خود را از دست داده‌اند ولی در برخی حرف، مانند ماهیگیری، بقایای اقتدارشان پابرجاست.^{۳۴}

هنری کویل، که از مخالفین نوستالژی گیلدی در میان ماسون‌هاست، گیلد انگلیسی را سازمانی می‌داند که مقامات دولتی به کمک آن می‌توانستند نظارت خود را بر اعضای گیلد تأمین کنند. گیلدها دارای تنظیمات امنیتی سخت یا به تعبیر کویل <پلیسی> بودند و تا بدان حد نیرومند که برای مقابله با سلطه انحصاری آنان و تأمین تجارت آزاد مبارزه‌ای سخت لازم شد.^{۳۵} هایوود نیز چنین دیدگاهی دارد. به‌نوشته او، دولت انگلستان در زمان ملکه الیزابت به تأسیس کمپانی‌های بزرگی (مانند کمپانی هند شرقی) دست زد که انحصار تجارت یک کالا یا یک قلمرو معین را به‌دست داشتند. هایوود این نظام را نوعی "سوسیالیسم دولتی" می‌خواند که تنها نظام اقتصادی انگلستان به‌شمار می‌رفت. این وضع تا زمان پیدایش

34. "livery company", *Britannica CD 1998*.

35. Coil, *ibid*, p. 282.

جنیش "تجارت آزاد" ادامه داشت.^{۳۶} مارک بلوخ نیز این جامعه را نمونه‌ای برجسته از یک نظام "پلیسی" می‌شناسد و می‌نویسد:

ارباب [لرد] انگلیسی در نگاه داشتن سرف‌ها و حتی مستاجران معمولی‌اش بر روی املاک خود بسیار بیش از همقطاران اروپایی خود موفق بود. یکی از عمده‌ترین علل این توفیق در این بود که قدرت سلطنت در کشور نسبتاً تمرکز یافته انگلیس آنقدر بود که بتواند ردپای "فیف"‌های فراری را پیدا کند و کسانی را که به آنها پناه می‌دادند مجازات نماید. علت دیگر این بود که ارباب در محدوده "مانور" خود برای پای‌بند کردن رعایا نهادی از نظامات دقیق انتظامی و امنیتی در اختیار داشت.

بلوخ منشاء این نظام را در ساختار قبایل توتونی انگلوساکسون می‌بیند که در سده پنجم میلادی انگلستان را اشغال کردند ولی معتقد است که مهاجمان نورمان در سده یازدهم آن را تکامل بخشیدند:

بنیانگذاران اولیه این نهاد بی‌شک انگلوساکسون بودند اما نخستین نورمن‌ها، که به مسایل پلیسی علاقه وافر داشتند، آن را سازمان داده و به آن تکامل بخشیدند.^{۳۷}

طبق این نظام، که "فرانک پلیج" (ضمانت متقابل) خوانده می‌شد، بخش مهمی از جامعه غیراشرافی انگلیس به گروه‌های کوچک ده‌نفره‌ای تقسیم می‌شد به نام "تایثینگ"^{۳۸} (ده‌تایی)؛ و این نظام تمامی مردان را از سن ۱۲ سالگی به همراه اعضای خانواده‌شان در برمی‌گرفت.^{۳۹} نه تنها رئیس بلکه هر عضو این سلول اجتماعی مسئول رفتار سایر اعضا و پاسخگویی حضور بقیه در

36. Mackey, *ibid*, p. 1242.

۳۷. مارک بلوخ، جامعه فئودالی، ترجمه بهزاد باشی، تهران: آگاه، ۱۳۶۳، ج ۱، ص

۳۸. tithing

۴۶۱

39. *Webster's Third New International Dictionary*, 1986, pp. 903, 2400.

برابر دادگاه بود. این سیستم اکید و دقیق عملاتی سده‌های مدید جامعه انگلیس را به یک شبکه منظم پلیسی بدل ساخته بود. مارک بلوخ می‌نویسد:

هدف اصلی این نظام تضامنی ایجاد شبکه اجتماعی پهنآوری بود که بتواند جلوی ارتکاب جرم را بگیرد. براساس نمودار تشکیلاتی این نظام می‌توان گفت که تمام جمعیت مردم انگلیس به گروه‌های ده نفری تقسیم می‌شدند و هر یک فرد از این گروه‌های ده‌تایی به‌عنوان یک سلول اجتماعی مسئول حضور بقیه اعضای خود در دادگاه بود. رئیس گروه ده‌تایی ملزم بود در فواصل معینی در محکمه حاضر شود و در صورت وجود مجرم یا مظنونی او را در محضر نماینده پادشاه حاضر کند. نماینده پادشاه نیز ضمن بسیاری از کارهای دیگر همچنین می‌بایست اطمینان حاصل می‌کرد که هر انگلیسی عضو یک "ده‌تایی" است.^{۴۰}

گیلدها در فلورانس

احمد اشرف وضع صاحبان حرف در شهرهای اروپایی <خودمختار و مستقل> را نمونه‌ای مثال‌زدنی از <آزادی و استقلال> گیلدهای آرمانی خود یافته است. نامدارترین نمونه چنین شهرهایی قطعاً فلورانس است؛ شهری که در تاریخ و فرهنگ اروپا جایگاه ویژه‌ای دارد و زادگاه و مأوای چهره‌های نامداری چون دانته، اعضای خاندان مدیچی، لئوناردو داوینچی، بوکاتچو، ماکیاولی، گاليله و آمریگو وسپوچی است. اوج شکوفایی این شهر در سه دهه نخستین سده چهارم میلادی است و جمعیت آن در این زمان حدود ۹۵ هزار نفر تخمین زده می‌شود. بدینسان، فلورانس آن زمان در کنار پاریس، ونیز، میلان و ناپل یکی از پنج شهر بزرگ قاره اروپا بود.

۴۰. بلوخ، همان مأخذ، صص ۴۶۱-۴۶۲.

اوج نظام گیلدی در فلورانس از اواخر سده سیزدهم میلادی است و این زمانی است که طبقه‌ای جدید از نخبگان از درون هفت گیلد اصلی شهر پدید آمد. این هفت گیلد اصلی عبارت بودند از قضاات و محضرداران، بانکداران و تجار بین‌المللی پوشاک، صرافان و رباخواران، تجار و تولیدکنندگان منسوجات ابریشمی، پزشکان و داروفروشان، تجار و تولیدکنندگان منسوجات پشمی، و تجار خز. علاوه بر هفت گیلد متنفذ فوق، پنج گیلد کم‌اهمیت‌تر نیز وجود داشت: قصابان، کفاشان، فلزکاران، بنایان سنگ‌کار و فروشندگان اجناس دوست دوم. حکمرانان شهر، که "قربهان" (گردن کلفت‌ها) خوانده می‌شدند، از طریق گیلدها نظارت سخت بر سایر شهروندان اعمال می‌کردند. اعضای گیلدها در زیر نظارت سخت رؤسای خود قرار داشتند. معهدا، عضویت در این ساختار امتیاز بزرگی بود که تنها "شهروندان" از آن برخوردار بودند. در خارج از گیلدها توده کثیری از افراد فاقد هرگونه حقوق مدنی جای داشتند که "مردم حقیر" یا "کثافت‌ها" نامیده می‌شدند. برای نمونه، مهم‌ترین شاخه اقتصاد فلورانس صنعت و تجارت منسوجات پشمی بود که گردانندگان آن در گیلد تولیدکنندگان منسوجات پشمی عضویت داشتند. در خارج از گیلد، حدود ۹۰۰۰ کارگر در این صنعت اشتغال داشتند که تولیدکنندگان واقعی بودند. این افراد مردان و زنانی بودند که در خانه‌هایشان کار می‌کردند. تجار و سرمایه‌دارانی که "صاحبکار" خوانده می‌شدند، ابزار کار را در اختیار آنان قرار می‌دادند و بر اساس تعداد البسه تهیه‌شده دستمزدشان پرداخت می‌شد. این شیوه تولید مشابه نظامی است که در ابعادی بسیار گسترده‌تر، و به همان نسبت انسانی‌تر، در صنایع ایران و هند و چین دیده می‌شد. بنابراین، ادعای اغراق‌آمیز برخی نویسندگان مارکسیست که از "پرولتاریای صنعتی" فلورانس سخن گفته‌اند بی‌پایه است. این کارگران عموماً به کارفرمایان‌شان مقروض بودند و زندگی بسیار فقیرانه‌ای داشتند. نظارت گیلد بر آنان از طریق یک مقام رسمی اعمال می‌شد که حق داشت کارگران متهم به خرابکاری و دزدی را کتک بزند، شکنجه کند و حتی گردن زند. به‌رغم این نظام مقتدرانه، کارگران

گاه به عصیان‌هایی دست می‌زدند که بزرگترین آن «شورش کثافت‌ها»^{۴۱} در سال ۱۳۷۸ میلادی است. به دلیل جایگاه نوستالژیک فلورانس در فرهنگ جدید غرب، درباره این شورش نیز اغراق‌هایی صورت گرفته و برخی نویسندگان مارکسیست آن را «اولین قیام پرولتری تاریخ اروپا» خوانده‌اند. این ادعا نیز بی‌پایه است و «شورش کثافت‌ها» سنخیتی با جنبش‌های کارگری سده‌های نوزدهم و بیستم، به‌عنوان یک پدیده جدید، ندارد. این شورش را، که یکی از اعضای خاندان مدیچی علیه رقبایش برانگیخت، باید پرده‌ای از دسیسه‌ها و نزاع‌های خونینی دانست که در درون الیگارشی فلورانس جریان داشت.^{۴۲}

معمای کتاب ابن‌اخوه

و اما مسئله کتاب ابن‌اخوه. متن عربی این کتاب را نخستین بار، به‌همراه ملخص انگلیسی آن، *روین لوی* در سال ۱۹۳۸ در مجموعه انتشارات اوقاف گیپ کمبریج منتشر کرد. هر چند نسخه‌هایی قدیمی از این اثر موجود است لیکن خود ابن‌اخوه شناخته نیست. گویا نامش ضیاءالدین محمد بن محمد بن احمد القرشی الشافعی است و در اواخر سده سیزدهم و اوایل سده چهاردهم میلادی در مصر می‌زیست. بر اساس مندرجات کتابش **گمان برده‌اند** که محتسب بوده ولی این امر قابل اثبات نیست. نام او در زمره رجال سیاسی و علمی دوران ممالیک مصر به ثبت نرسیده و هیچ اطلاعی درباره‌اش در منابع تاریخی مندرج نیست. به‌نوشته کاهن، استاد دانشگاه پاریس، در (لیدن)، تنها چیزی که از او می‌دانیم این است که گویا در سال ۷۲۹ ق. / ۱۳۲۹ م. درگذشت لاغیر.^{۴۳} قطعاً ابن‌اخوه نه تنها رجل سیاسی یا قاضی و فقیه سرشناسی

41. Revolt of the Ciompi

42. "Florence", "Italy", *Britannica CD 1998; Britannica, 1977, vol. II, p. 943.*

43. *The Encyclopaedia of Islam, vol. 3, 1971, p. 960.*

نبوده بلکه در زمره کارگزاران برجسته دولتی نیز جای نداشته است. بخشی از رساله ابن‌اخوه شرح دقیق صنوف مصر است و از زاویه تاریخ اجتماعی ارزشمند. بخش دیگر رهنمودهایی درباب آئین احتساب است که باید نظر و سلیقه شخصی مؤلف انگاشته شود. این مطالب نه فرمان حکومتی است و نه، مانند آثار ماوردی و غزالی، تراوش اندیشه رجل سیاسی یا دینی شناخته شده و متنفذ؛ و بنابراین نمی‌توان مدعی شد که آئین‌نامه رسمی و حکومتی احتساب در مصر بوده است. ابن‌اخوه می‌تواند فردی کج‌سلیقه و متعصب باشد که به‌سان برخی کسان دیگر، با هدف ارشاد حکمرانان و مردم، مطالبی نگاشته است. بنابراین، رساله ابن‌اخوه را نمی‌توان «آئین شهرداری در قرن هفتم هجری» در تمامی سرزمین‌های اسلامی و حتی در تمامی دوران اسلامی مصر و حتی در تمامی دوران حکومت ممالیک و حتی در مصر زمان زندگی مؤلف دانست.

شاهد این مدعا برخی مطالب عجیب مندرج در کتاب ابن‌اخوه است که در سیره عملی حکومتگری اسلامی یا بی‌سابقه است یا کم‌سابقه و نامتعارف. مثلاً، ابن‌اخوه سختگیری بر «اهل کتاب» را توصیه می‌کند و «آسان گرفتن به اهل کتاب در امور دینی» را «خطر بزرگی» می‌داند.^{۴۴} او نه تنها مخالف سرسخت حضور زنان در مساجد است،^{۴۵} بلکه اصولاً برگزاری هرگونه اجتماعی را، جز برای ازدواج و ارتحال، «بیهوده»، «مایه گمراهی» و «بدعت» می‌خواند. دشمنی ابن‌اخوه با اجتماعات شامل مجالس وعظ دینی نیز می‌شود:

در روزگار ما واعظ جز برای انجام دادن مراسم مردگان یا عقد زناشویی مورد نیاز نیست. البته اجتماعاتی بیهوده هم تشکیل

۴۴. ابن‌اخوه، همان مأخذ، ص ۷۱.

۴۵. «باید زنان را از حضور در مساجد برای نماز و نیز در مجلس وعظ که احتمال فساد رود باز دارند. اما عبور زن از مسجد به حالت استتار روا است.» (همان مأخذ، ص

می‌شود که مردم نه برای شنیدن پند و سود بردن در آنجا گرد می‌آیند بلکه این مجامع نوعی تفریح و سرگرمی است و کارهایی ناروا از قبیل فراهم آمدن زنان و دیدن یکدیگر در آنجا صورت می‌گیرد. اینها همه بدعت و گمراه کننده است. باید به سختی از این امور ممانعت شود.^{۴۶}

بر فقراتی از متن فوق تأکید کرده‌ام تا توجه دهم که این گونه نوشته‌های ابن‌اخوه، که از درون کتاب او موارد مشابه فراوان می‌تواند مثال آورد، اتفاقاً ثابت می‌کند که نظرات او اجرا نمی‌شده و وی می‌تواند معترضی کج سلیقه علیه مرسومات رایج و جاری زمان خود باشد.

نهاد احتساب

«احتساب» به‌عنوان نهاد حکومتی ناظر بر بازار و صنوف شهری از سده سوم هجری، در زمان خلافت بنی‌عباس، در سرزمین‌های اسلامی رواج یافت. محققین عموماً آن را اقتباس از نهاد یونانی «آگورانوموس» می‌دانند که میراث آن از طریق امپراتوری بیزانس به دنیای اسلام منتقل شد.^{۴۷} واژه یونانی «آگورا» نخستین بار در آثار هومر (سده هشتم پیش از میلاد) به‌کار رفته است. این میدان سرگشاده‌ای بود که معمولاً در مرکز پولیس قرار داشت، محل اجتماع و خریدوفروش مردم بود و در اطراف آن معبد و سایر ساختمان‌های عمومی واقع بودند. در آگوراهای پیشرفته، مانند آگورای آتن، صاحبان هر حرفه دارای محل کسب و کار خاص خود بودند. در بسیاری از پولیس‌ها در رأس آگوراها مقامات دولتی قرار داشتند که «آگورانومی» نامیده می‌شدند. نهاد فوق در امپراتوری روم شرقی تداوم یافت. گفتیم که در نظام سیاسی بیزانس دولت نظارتی

۴۶. همان مأخذ، ص ۲۱۷.

47. *The Encyclopaedia of Islam*, vol. 3, 1971, p. 487; "The Islamic World", *Britannica CD 1998*.

سخت بر بازار و صنوف شهری اعمال می‌کرد. بدینسان، در سرزمین‌هایی چون آسیای صغیر، مصر و سوریه، که تا پیش از گروش به اسلام طی سده‌های متمادی در قلمرو حکومت‌های یونانی و رومی بودند، نهاد "احتساب" پیشینه طولانی داشت. حتی نام این نهاد را نیز ترجمه واژه یونانی فوق می‌دانند: در آغاز محتسب "صاحب‌السوق" یا "عامل‌السوق" یا "صاحب‌الشرطه" نامیده می‌شد که ترجمه دقیق واژه یونانی "آگورانومی" است. از زمان مأمون واژه "محتسب" جانشین آن شد.^{۴۸}

اولین آثار مکتوبی که در دنیای اسلام به نهاد "احتساب" می‌پردازد به حدود دو قرن پس از پیدایش آن، یعنی سده پنجم هجری/ یازدهم میلادی، تعلق دارد. این آثار عبارتند از *الاحکام/السلطانیه* ماوردی و *احیاء علوم‌الدین* غزالی. معهذاً، در بررسی این آثار درمی‌یابیم که نهاد "احتساب" با سلف یونانی- رومی آن تفاوت‌های اساسی داشته است. غزالی از مفهوم "احتساب" به معنای عام "امر به معروف و نهی از منکر" نظر داشته که با مفهوم "آگورانوموس" یونانی- بیزانسی، یعنی یک نهاد خاص حکومتی برای نظارت و اداره بازار، متفاوت است. غزالی "احتساب" را یک تکلیف دینی عام می‌داند که دامنه آن به اصناف محدود نیست. او حتی آحاد مردم را مجاز می‌شمرد که حکمرانان را <حسبت کنند>. غزالی نمونه‌هایی چنین از گذشته بیان می‌دارد، از ترک این سنت در زمان خود شکوه می‌کند و مسبب این وضع را علمای دنیاپرست می‌خواند:

پس این بود سیرت علما و عادت ایشان در امر معروف و نهی از منکر و بی‌باکی ایشان از سطوت پادشاهان... اما چون اکنون زبان‌های علما را طمع‌ها مقید گردانیده است، خاموش گشته‌اند. و اگر سخن گویند، اقوال ایشان موافق احوال نباشد، پس حاجت‌ها برنیاید... چه فساد رعیت از فساد پادشاهان است، و فساد پادشاهان

48. *The Encyclopaedia of Islam*, ibid.

از فساد علماست، و فساد علما به سبب استیلائی دوستی مال و جاه باشد. و هر که دوستی دنیا بر او غالب شد، او بر او باش و ارادل حسبت نتواند کرد. پس بر پادشاهان و اکابر چگونه حسبت تواند کرد؟^{۴۹}

بررسی ساختار بازار در عثمانی نیز چهره‌ای متفاوت با سلف بیزانسی آن را جلوه‌گر می‌سازد. رهبری اصناف با شورایی از بزرگان هر صنف بود که در رأس آن «شیخ» صنف قرار داشت. او رهبر عالی صنف خود به‌شمار می‌رفت و تمشیت امور روزمره با معاون وی بود که «کدخدا» یا «کهایا» نامیده می‌شد. در مورد متخلفین، «کدخدا» رسماً به اقدام دست نمی‌زد بلکه آنان را به محتسب یا قاضی معرفی می‌کرد.^{۵۰} در عثمانی، «احتساب» نهادی بود که «پلیس بازار» یا «بازرس بازار» مناسب‌ترین معادل برای آن است و طبعاً در این کارکرد به نهادی ویژه برای تجسس در احوال شخصیه مردم شباهت نداشت. صاحب این منصب «احتساب آقاسی» نامیده می‌شد که برای یک سال منصوب می‌شد و منصوب و تابع «قاضی» بود. مهم‌ترین وظیفه «احتساب آقاسی» دریافت مالیات از اصناف و بازاریان بود. در مقاله مندرج در

کمترین اشاره‌ای به کارکردهای «امر به معروف و نهی از منکر» محتسب عثمانی مندرج نیست.^{۵۱}

آنچه از متون دوره اسلامی در ایران برمی‌آید، در اینجا نیز کارکرد اصلی «محتسب» به‌طور عمده اقتصادی و نظارت بر بازار کالاها بوده و

۴۹. ابو حامد محمد غزالی، *احیاء علوم‌الدین*، ترجمه مویدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیوجم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۷۶۵.

۵۰. بنگرید به: استانفورد شاو، *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*، ترجمه محمود رمضان‌زاده، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس، ۱۳۷۰، ج ۱، صص ۲۷۰-۲۷۹.

۵۱. بنگرید به: *The Encyclopaedia of Islam*, vol. 3, 1971, p. 489.

بعضاً "امر به معروف و نهی از منکر" به عنوان یکی از وظایف او ذکر شده است.^{۵۲} مثلاً:

و همچنین به هر شهری محتسبی باید گماشت تا ترازوها و نرخ‌ها راست می‌دارد و خرید و فروخت‌ها می‌داند، تا اندر آن راستی رود و هر متاعی که از اطراف آرند و در بازارها فروشند، احتیاط تمام کند تا غشی و خیانتی نکنند و سنگ‌ها راست دارند و امر به معروف و نهی منکر به جای آرند.^{۵۳}

چنان‌که سیاق متن نشان می‌دهد، به نظر می‌رسد که منظور خواجه نظام‌الملک "امر به معروف و نهی از منکر" در معاملات است نه در امور شخصی. در *تذکره الملوک* تنها وظیفه "محتسب الممالک" عهد صفوی تثبیت قیمت اجناس و مبارزه با گرانفروشی اصناف عنوان شده به منظور «رفاه حال رعایا و مساکین و متوطنین» و اشاره‌ای به نظارت او بر امور شخصی دینی بازاریان و اهل صنوف مندرج نیست.^{۵۴}

۵۲. بنگرید به: لمبتون، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، صص ۱۴۷-۱۵۱.

۵۳. خواجه نظام‌الملک طوسی، سیاست‌نامه (سیرالملوک)، به کوشش دکتر جعفر شعار، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۴، ص ۵۱.

۵۴. میرزا سمعی، همان مأخذ، ص ۴۹.